

یغما

شماره مسلسل ۲۹۸

سال بیست و ششم

تیر ماه ۱۳۵۲

شماره چهارم

تقی زاده - پروفیسور برون *

قریب یکماه یا کمی بیشتر در همان هتل در پاریس بودیم در این بین روزی کاغذی از پست بمن رسید از انگلستان، کاغذ فارسی بود و نویسنده آن پروفیسور ادوار برواون انگلیسی معلم زبان فارسی در کمبریج بود مکتوب باین عبارات آغاز میشد:

شندید صفات تو عاشق شدم بدیده ندیده رخ فرخت
ندانم از دلم چها خیزد آیا چو بینم رخت

نوشته بود شنیده‌ام شما بیاریس آمده‌اید خیلی مشتاق دیدار شما هستم و اگر ممکن میشد که بیایید اینجا ، بیایید انگلیس خیلی خوشحال میشدم و می توانستیم با هم کار بکنیم. مقصودش این بوده که در راه مشروطیت کار بکنیم باینجهت من مایل شدم که سری بانگلستان بزنم ، و اگر راهی پیدا شود که کار و شغلی در آنجا برای گذران معیشت پیدا بکنم موقتاً آنجا بمانم . مختصر و جبهی که گفتم از عزیزانم بعدها (راد پور) قرض کرده بودیم رو بتمامی بود . عاقبت من مصمم شدم آنچه از آن وجه باقی مانده

* از یادداشت های تقی زاده - رجوع شود به ص ۲۶۴ سال پیش .

همه را بمیرزا محمد علیخان (تربیت) داده پیش او بگذارم و خود به تنهایی به انگلیس بروم . و چون در آن موقع يك نمایشگاه که اکسپوزیسیون می گویند اکسپوزیسیون فرانسه و انگلیس در لندن دایر بود و بلیط مسافرت بلندن بآن عنوان خیلی ارزان بود یعنی تا آنجائیکه بخاطرم می آید مخارج عادی بلیط که از پاریس به انگلیس قریب ۵۰ فرانك بود در این موقع اگر کسی بقصد دیدن نمایشگاه میرفت قیمت بلیط رفتن و برگشتن با هم قریب سی فرانك میشد، لذا يك بلیط رفتن و برگشتن گرفتم و با همراهی مرحوم حاجی میرزا آقا فرشی که او هم وکیل در مجلس شوری بود و کمی پیش از تخریب مجلس بخارجه رفته بود عازم شده به لندن رفتیم . در لندن در يك پانسیون که Boariling house میگویند و شیخ حسن قزوینی معاون (خلیفه) مرحوم ادوارد براون و معلم فارسی بود برای ما یعنی من و معاضد السلطنه تهیه کرده بود منزل کردیم و این اقدام او سفارش مرحوم ادوارد براون بود. باو سپرده بود که این مهاجرین مشروطه طلب ایرانی وقتیکه باینجا برسند هر نوع کمک بآنها بکنند و حتی خود مخارج این کار را بعهده گرفته بود و در کاغذی که بفارسی بآن شخص نوشته بود اینطور نوشته .

«این مردان نجیب شجاع که در راه وطن خود فداکاری کرده اند حقی در گردن ما دارند و مخلص هم میخواهم بهره ای از این شرف داشته باشم» پس تأکید کرده بود از ما پذیرائی بکنند، تا او خود از مسافرت موقتی که بدانمارك برای شرکت در انجمن بین المللی مستشرقین کرده بود برگردد .

مرحوم براون در این باب کمال اهتمام را کرده بود، علاوه بر اینکه شیخ حسن را در لندن گذاشته بود که از ما پذیرائی بکنند در کمبریج هم باز سپرده بود که اگر مستقیماً بآنجا رفتیم در آنجا هم از ما پذیرائی کنند و بهمین جهت بود که شیخ حسن برای ما پانسیون تدارك کرده بود .

طولی نکشید براون از مسافرت آمد و خیلی خوشحال شد . یکروز بیشتر در لندن نمی ماند و میخواست بکمبریج برود . گفت ناهار را در کلوب می رویم بخوریم

خیلی مهربانی کرد . وگفت خیال تان چیست ، من گفتم آمدم این جا بینم اگر کاری بتوانم پیدا بکنم که وسیله زندگی باشد اینجا میمانم و اگر پیدا نشود ناچار پاریس برمیکردم . گفت فکر کار نکنید این قابل نیست . بعدگفت :

زبان میکند مرد تفسیردان که علم و ادب میفروشد بنان
ولیکن توستان که صاحب خرد ز ارزان فروشان برغبت خرد

گفت شما اینجا مهمان ما باشید بچندکه اینجا هستید با هم بنشینیم وقایع تاریخ گذشته را با هم بنویسیم و هر کمکی ممکن است برای اعاده مشروطیت بکنیم و در افکار عامه این جا تبلیغ کنیم . ولی آنچه گفت من قبول نکردم . بقول معروف خیلی خشک بودم و او آخر متحیر ماند چکار بکند . بمن گفت خیلی خوب شما در لندن چند روزی تأمل کنید من بروم بکمبریج آنجا بینم کاری که برای گذران زندگی بشود پیداکنم بشما بنویسم . من گفتم که خوب من اگر اینجا بمانم و کمبریج بیایم يك رفیقی دارم در پاریس مانده . گفت بنویس او هم بیاید . و يك اسکناس پنج لیره بمن داد که بفرستید برای رفیقتان که بیاید و من به میرزا محمد علیخان نوشتم آمد . بعد او نوشت که يك کاری بشما در کمبریج پیدا کرده ام باینجا بیاید . وقتی ما بآنجا رفتیم او گفت کاری که پیدا کرده ام این است که در کتابخانه عمومی کمبریج (که کتابخانه بزرگیست) کتب فارسی و عربی درست فهرست نشده است و محتاج باشخاصی هست که این زبانها را بداند و فهرستی برای اینها درست بکند بطریقه فهرست کردن چنانکه میان آنها معمول است بمایاد داد . و مادریک پانسیون خیلی ارزان منزل کردیم و روزها را بکتابخانه رفته در آنجا مشغول کار بودیم ، و غالباً با او یعنی خود پروفیسور براون محشور بودیم . در اینجا این جمله معترضه بهتر است گفته بشود چنانکه بیان شد امر معیشت ما از این راه میگذشت که مرحوم پروفیسور قرار گذاشت که ماهی ده لیره بمان داده بشود در مقابل آن کاریکه میکردیم و بیانک سپرد که ما آخر هر ماه رفته این وجه را از بانك بگیریم . دوسه سال بعد از آن زمان وقتیکه من در طهران بودم نسخه ای از خطابه های مرحوم براون در پاریس که بر حسب دعوت از فرانسویها برای

نطق در باب مشروطیت ایران و غیره او را دعوت کرده بودند که پاریس برود و او قبول کرده و رفته بود و شش خطابه در آنجا خوانده بود که نسخه‌ای از آن چاپ شده بود برای من ارسال داشته بود. در ضمن بیانات او دیدم که از من حرف زده و گفته فلانی که این جا آمد وسیله زندگی نداشت و من هر کاری کردم که بیک نحوی باو کمکی بکنم قبول نکرد. عاقبت مجبور شدم حیل‌های بکنم و با اسم کتابخانه او را مشغول بکنم و تصور کند که پول از کتابخانه میرسد در صورتیکه خودش میداده است و کتابخانه خبری از آن نداشت. او آدم دارا بود پدرش متمول بود کشتی سازی و معدن ذغال سنگ داشت خودش هم از پروفسوری عایدی خوب داشت



دروغی ساده ... زنجی

دانی و تدبیر ز انفاق و کرم ، به	تا نیک ببخشند و بیوشند و بنوشند
دینار و درم در کف اصحاب کرم ، به	شمشیر و قلم حامی ملک اند بتحقیق
اما دل بیدار ز شمشیر و قلم ، به	در مذهب من ساده دروغی بسزاوار
زان راست که باور نشود جز به قسم ، به	دستی که پی آرزو طمع تیغ ستم آخت
گر زانکه ببرند به شمشیر ستم ، به	تخم بد نا بهره ازان پیش که جنبد
گر سقط شود یا که بمیرد به شکم ، به	انگشت خموشی بلب خویش نهادن
از آن که بخائی بلب انگشت ندم ، به	درم حضرات باب ادب همچو «امیری»
گر هیچ نکوئی سخن از لاونم ، به	

سید صادق امیری

ادیب الممالک فرحانی - قرن ۱۴